

تقییح روز ششم جدی سال ۱۳۵۸

ویادی از زندان پلچرخی - کابل

روز اشغال کشور افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی متوفی

---

شبی سیاه و غم انگیز بود مثل همه...

شبان سرد و پر از خوف و مرگ، پلچرخی

بهر طرف که نظر می افتاد می دیدیم

به بند ، خیل عظیمی ز آهوان هر سو

گروه وحشی کفتار و گرگ درنده

به پاسبانی این باستیل موظف بود

به روزها و به شبها همیشه جریان داشت

درندگان گرسنه

هجوم میکردند

ز جمع خوب غزالان خفته و در بند

سوانموده و چشمان و دست می بستند

بسوی مسلخ و کشتار گاه پلچرخی

به موتران سیاهی همیشه می بردند

زنوش خون همه مست میشدند آن شب

وتا صبای دگر یاشبی دگر، گرگان

خمار گونه بخشپیده شادمان بودند

حصار تانگ بر این لانه های آهن بود

پرنده را نه از آن قدرت پریدن بود

غزالهائیکه آورده می شدند جدید

ودیگران همگی برده می شدند و شهید  
همیشه دور و تسلسل به چشم بود عیان  
وخون پاک عزیزان همیشه بود روان

---

در آن میانه یکی شامگاه سیاه  
ز شهر کابل و ویرانه های اطرافش  
که جغد شوم بر آن ، صَوْت مرگ سر میداد  
صدای مُدهشی از توب و تانگ میآمد  
و جمع خیل غزالان خفته و دربند  
بزیر لب همگی زمزمه همی کردند...  
تو ای خدا !

عنایتی تو بر این خیل بینوا می کن!  
که عمر جغد بپایان خود رسد امشب  
پرندهگان به قفسها همیشه بیدارند  
غزالها همه در بند گرک و کفتارند  
تو ای خدای عزیز !

طلسم این قفس آهنین پلچرخی...  
بدست خود بشکن  
که مرغکان بتوانند دوباره بال بگشایند  
تو ای خدای توانا!

رها نما ! تو همه آهوان صحرائی  
ز بند ظلم همه گرگها و کفتاران  
که تا به دشت و دمن جست و خیز بنمایند  
تو ای خدای کریم!

تو ای خدای رحیم!

---

چو پاسی از شب تاریک ونیم آن بگذشت  
دیگر صدا و غریوی نمی رسید بگوش  
ولیک خیل غزالان خسته و بیمار  
ز درد ورنج و عذاب قفس همه بیدار  
بسوی هم ، به تحیر نگاه می کردند  
و صورت همه شان جلوه گاه خوف و امید  
و در سکوت همه ، رمز خاص پیدا بود  
و آن حکایت قبل از وقوع طوفانها  
و یا فسانه از قتل نسل انسانها  
که ناگهان ز صدای مهیب آتش تانگ  
تمام پنجره ها ، شیشه ها ، شکست و بریخت  
و باستیل بلرزید و سخت تکان خورد  
...زیاد وحشت و سر خوردگی  
زیاد بیم و امید ....  
به چشم خیل غزالان بسته و در بند  
همه هویدا بود  
که ناگهان ز اتاق مجاور آنجا  
که بهر حفظ همه چوچه های خرس قطبی بود  
صدای زوزه شان سخت بالاشد  
همه بصورت جمعی هورا هورا گفتند  
نهیب هورای ایشان پیام بد میداد  
غزالها همه مایوس و خسته گردیدند  
بچشم سر ، همگی ناگهان چنین دیدیم  
گروه گروه همه از خرسهای قطب سپید

و هیکلان بسی قد کشیده و پر پشت  
دهان شان ، همه کف کرده از غضب بودند  
و پنجان قوی را به نیش مالیده....  
و بر قیافه ورخسار آهوان دیدند  
به ژست خاص ، به همه آهوان چنین گفتند:  
زمان حکم ، زکفتار وگرگ پایان یافت ”  
“درنده خوی امین نیز کشته شد امشب”  
“ازین به بعد همه ، امر ونهی ما باشد...  
نه دیگری ،که درین ملک ویا سرا باشد  
بهوش بوده که سلطان کل این کشور  
او خرس قطبی همی باشدش ، نه نسل بشر  
هر آنکسی که ز فرمان ما ،اوسر بازد  
بدون شبهه بدوران ما ، او سر بازد  
دیگر زمام حکومت بدست خرسان است  
وسر به نیست شود هر که نسل انسان است؟؟»!!!

---

و در صبای همان شب...  
کلان ،خرس قطبی آنوقت  
به دور دست ترین ساحه حکومتش تا شکند  
یکی ز خرسکان سیه روی را موظف کرد  
که از طریق همان رادیوی تا شکندش  
به کشور و وطن آهوان ، کنده اعلان :  
“مبارک است به کشور تسلط خرسان؟”!

در صبای همان شب  
اورا به تانگ نشانند

وبا حمايت طياره وهلى كوپتر

زمر كز تا شكند

... بکشور ووطن آهوان آزاده

روان نموده و اورا به تخت بنشانند !

...وبعد ، خرس سیه روی

به جمع کُل دیگر خرسگان روی سیاه

خطاب ثانوی خویش را

به افتخار و به صد طمطراق زیاد

وبا صدای بلند و به غلغله همراه

پس از درود و سلامهای آتشین خودش

و عرض شکر فراوان

به پیشگاه شهة خرسکان بلشویکی

رفیق - لیونید - برژنف؟؟؟ !!!

:چنین نمود اعلان

رفقای انقلابی و خلق زحمت کش افغانستان !

**“مرحلة نوین و تکاملی انقلاب ثور را، بشما مبارکباد میگویم” “؟؟؟ !!!**

پایان

ششم جدی سال ۱۳۹۰